

که این شعر اشاره به کاهش وظیفه و مقرری‌ها از سوی وزیر است که او درخواست افزایش حقوق دارد. با تمام این تفصیل موافق و مخالف که به شاعر حمله آورده‌اند و روح وی را آزرده ساخته و یا این که هر مدیحه‌ی او را نوعی تاویل کرده و کوشش داشته‌اند مقامات علوی او را از این راه نشان دهند؛ می‌توان اظهار داشت که مدایح حافظ نه در خور سرزنش است و نه شایسته‌ی تجلیل و نه این که قابل انکار؛ چرا که اگر او مستمری نمی‌گرفت، قطعاً نمی‌توانست به زندگانی خود ادامه دهد و شاید هم اکنون دیوان او موجود نبود. ■

اولاً، حافظ اشعار و ابیات مدح‌گستری کم‌تری سروده، چرا که پنج قصیده‌ی مدحیه‌ی حافظ حدود یک‌صد و پنجاه بیت بیش‌تر نیست که به اندازه‌ی یک قصیده‌ی مطول فرخی و یا انوری دامن‌های ستایش را به اوج‌اعلی‌ علیین نرسانیده و در واقع این‌گونه اشعار باز هم ملایم‌تر از دیگر ستایش‌های شاعران درباری‌ست. ثانیاً، در ضمن این‌گونه اشعارش از ممدوح طلب بخشش و صلح و وظیفه کرده است، چنان‌که در قطعه‌ی «پادشاه‌ها لشکر توفیق همراه تواند»، خطاب به شاه منصور گفته است: آن‌که ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد فرصت بادا که هفت ونیم را ده می‌کنی

## قرار بستن یا قرار یافتن

### در بیته از حافظ

ح. ۱.

□ الف - قرار بستن = قرارداد منعقد کردن  
خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت

بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد  
ضبط بالا مطابق نسخه‌ی قزوینی و غنی و نیز نسخه‌ی  
انجوی شیرازی است.

در این قرائت، «قرار بستن» به مفهوم حقوقی آن یعنی قرارداد بستن است و معنای بیت، این است که: دل مجروح من با زلف تو قراردادی بست. تو را به خدا به لب نوشین ات بگوی که زودتر به قول و قرار خود عمل کند. قید «زود» با قرار بستن، و وفا کردن به آن، بسیار همخوانی دارد. به علاوه، حافظ در غزلی دیگر - بنا به ضبط بعضی از نسخ - هم «قرار بستن» را به کار برده است:  
قراری بسته‌ام با می‌فروشان

که روز غم به جز ساغر نگیرم!  
این بیت در نسخه‌های پرویز خانلری و سلیم نیساری نیز «قراری بست» آمده است. اما در نسخه‌های دیگر از جمله نسخه‌ی انجوی شیرازی «قراری کرده‌ام» ضبط شده است.

ب. قرار کردن = قرارداد بستن = قرار گذاشتن  
مصراع «خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت»، در یکی از نسخه بدل‌های خانلری به جای «قراری بست»، «قراری کرد» ضبط شده است و این «قرار کردن» در دیگر غزل‌های حافظ سابقه دارد:

بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد

که گر سرم برود، بر ندارم از قدمت

\*\*\*

طایر دولت اگر باز گذاری بکند

یار باز آید و با وصل قراری بکند

از قدیم مفهوم «قرار بستن» را «قراردادن» نیز استعمال کرده‌اند، چنان‌که باز خود حافظ گفته است:

دلی که با سر زلفین او قراری داد

گمان مبر که بدان دل قرار باز آید

\*\*\*

زلفین سیاه تو به دل‌داری عشاق

دادند قراری و بردند قرارم

ج. در نسخه‌ی نویافته‌ی علام مرنندی که به زمان حیات حافظ بسیار نزدیک است، این بیت چنین ضبط شده است:

خدا را چون دل ریشم قراری یافت با زلفت

بفرما لعل نوشین را که جانش با قرار آرد

در این قرائت، به کلی مفهوم قرار بستن و قول و قرار گذاشتن، مغفول مانده و برای قرار، مفهوم و معنی دیگری در نظر گرفته شده است که عبارت است از سکون و آرامش یافتن.

یعنی دل مجروح من با زلف تو آرام گرفت و از بی‌قراری و اضطراب، رها شد و قرار و سکون پیدا کرد. این است که دیگر قید «زودش» هم (در نسخه‌ی قزوینی - غنی) که متناسب با انجام تعهد و قول و قرار است، در این جا تبدیل به «جانش» شده است که لطافت و ظرافت چندانی ندارد. باری «قراریافتن» چنان‌که در تاریخ بیهقی در «داستان افشین و خلاص یافتن بودلف از وی» آمده است، به معنای «آرام و قرار داشتن» است:

«خاموش شدم که دانستم راست می‌گوید. اما قرار

نمی‌یافتم و دلم گواهی می‌داد که گفتمی کاری افتاده است.»

والله العالم. ■